

فصلنامه مطالعات سیاسی
سال هفتم، شماره ۲۶، زمستان ۱۳۹۳
صفحات: ۶۹-۹۲
تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۵/۵؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۸/۱۱

بحران سرمایه اجتماعی و تحولات ساختاری در خاورمیانه؛ مطالعه موردی جامعه مصر

دکتر مسعود مطلبی* / سید مسعود حسینی**

چکیده

سرمایه اجتماعی به عنوان مهمترین شکل سرمایه در ادبیات متاخر اقتصاد سیاسی و جامعه شناسی جایگاه ویژه ای دارد. پژوهش حاضر می کوشد تا رابطه زوال سرمایه اجتماعی با تحولات ساختاری در جامعه مصر را بررسی نماید. بدین منظور، ابتدا مباحث مفهومی و تئوریک سنتی و جدید در باب سرمایه اجتماعی تشریح گردیده و در ادامه، مهمترین فاکتورهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی تأثیرگذار بر کاهش و نهایتاً زوال سرمایه اجتماعی در ادوار مختلف تاریخ معاصر مصر، مورد مطالعه قرار گرفته و نقش این روند در تحولات ساختاری جدید مصر نشان داده شده است.

کلید واژه‌ها

سرمایه اجتماعی، تحولات ساختاری، بحران اعتماد، مصر

mmtph2006@yahoo.com
smh9630@gmail.com

* استادیار گروه علوم سیاسی، واحد آزادشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، آزادشهر، ایران
** کارشناس ارشد علوم سیاسی، پردیس بین المللی ارس، دانشگاه تهران، ایران

مقدمه

سرمایه اجتماعی عالی ترین شکل سرمایه، ماده المواد زیست‌پذیری یک جامعه و پیش شرط اولیه رشد اقتصادی باثبات و توسعه سیاسی ریشه دار است. با توجه به اهمیت بنیانی این شکل از سرمایه، به تدریج، چرخشی مهم از نظریات بنیادگرایی اصالت انباشت سرمایه مالی به ضرورت ترکیب آن با سرمایه اجتماعی در ادبیات متأخر جامعه‌شناسی سیاسی و اقتصاد سیاسی در حال شکل‌گیری است (ستاری، ۱۳۹۳: ۲۸). بالأخص نقش سرمایه اجتماعی در موفقیت نخبگان توسعه‌خواه در شرق و جنوب شرق آسیا، به تدریج بر اهمیت توسعه‌ای این شکل از سرمایه و ادغام آن در الگوهای جدید توسعه افزوده است (ر.ک؛ جاکوب، ۱۹۶۱؛ پانتام، ۱۳۸۰).

اساساً وضعیت سرمایه اجتماعی در هر جامعه‌ای، محصول دوره‌ای از تعاملات تاریخی بوده و این روند، تحت تاثیر نمادها و کنش‌های معنادار و مسلط جوامع مزبور شکل یافته است. بنابراین در هر جامعه‌ای و از جمله جوامع خاورمیانه، سرمایه اجتماعی پدیده‌ای تاریخی و محصول کشاکش بی پایان تصورات، ذهنیت‌ها و رفتارهایی است که در طی زمان و بر اثر کنش متقابل ساختارها و کارگزارهای سیاسی با نیروهای اجتماعی ایجاد شده است. این تصورات و قالب‌های ذهنی ایجاد شده باعث خودفهمی و بخصوص بروز واکنش اعضاء جامعه در برابر یکدیگر (یعنی همبستگی یا گسستگی نسبت به هم) و بویژه نسبت به نخبگان سیاسی مسلط شده است. مقاله حاضر ابتدا به نظریات سرمایه اجتماعی بویژه نظریات «جیمز کلمن» و «پیر بوردیو» می‌پردازد. در بخش دوم، ماهیت سرمایه اجتماعی و علل زوال آن تبیین می‌گردد و در بخش سوم، با بهره‌گیری از مباحث بخش‌های قبلی به رابطه بحران سرمایه اجتماعی با تحولات ساختاری در جامعه مصر می‌پردازد.

گفتار اول: چارچوب نظری پژوهش

اگرچه بحث سرمایه اجتماعی در سال‌های دهه ۱۹۲۰ توسط لیدا جانسون‌هانلیفا در کتاب مهمش با عنوان «مرکز اجتماع» (۱۹۲۰)، دهه ۱۹۶۰ توسط جین جاکوبز در کتاب تاثیرگذارش به نام «مرگ و زندگی در شهرهای بزرگ آمریکا» (۱۹۶۱) و دهه ۱۹۷۰ توسط گلن لوری و ایوان لایت مطرح شده بود، اما از دهه ۱۹۸۰ به طور جدی توسط رابرت پانتام، پیربوردیو، جیمز ساموئل کلمن، فوکویاما و اندیشمندان دیگر، وارد مباحث جامعه‌شناسی و علوم سیاسی شد

(عطار، ۱۳۸۸: ۱۳۴). در دو دهه اخیر مفهوم سرمایه اجتماعی در زمینه‌ها و اشکال گوناگونش به عنوان یکی از کانونی‌ترین مفاهیم ظهور و بروز یافته است. هرچند شور و شوق زیادی در بین صاحب‌نظران و پژوهشگران به مثابه چارچوب مفهومی و ابزار تحلیلی ایجاد نمود لیکن نگرش‌ها، دیدگاه‌ها و انتظارات گوناگونی را نیز دامن زده است. افزایش حجم قابل توجه پژوهش‌ها در این حوزه بیانگر اهمیت و جایگاه سرمایه اجتماعی در سپهرهای متفاوت اجتماعی است (همان، ۱۳۴).

نظریه سرمایه اجتماعی به طور ذاتی بسیار ساده است. ایده محوری آن را می‌توان در واژه «روابط» خلاصه کرد. اعضای جامعه با برقراری تماس با یکدیگر و پایدار ساختن آن‌ها قادر به همکاری با یکدیگر می‌شوند و به این طریق چیزهایی را کسب می‌کنند که به تنهایی قادر به کسب آن‌ها نمی‌باشند و یا با دشواری بسیار موفق به کسب آن‌ها می‌شوند. انسان‌ها از طریق مجموعه‌ای از شبکه‌ها به هم متصل می‌شوند و تمایل دارند ارزش‌های مشترک با سایر اعضای این شبکه‌ها داشته باشند، بیشتر تمایل به همکاری برای نیل به اهداف مشترک خواهند داشت (مصطفوی، ۱۳۸۷: ۱۲).

هر یک از صاحب‌نظران با هدف خاصی سرمایه اجتماعی را تعریف کرده و براساس مفاهیم محوری، معیار درونی و بیرونی و واحد تعریف، مشخص شده است که یک تعریف واحد از آن‌ها استخراج نمی‌باشد؛ اما تعاریف، کمابیش حول چند محور اصلی است که در این نوشته آن مشترکات با توضیحاتی خواهد آمد، بیشتر مدنظر می‌باشد. سرمایه^۱ در معنای عام خود دلالت بر مجموعه دارایی‌ها، امکانات و منابع در اختیار دارد که در قالب‌ها و اشکال مختلف ظهور و بروز پیدا کرده است. مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱- سرمایه طبیعی^۲: شامل امکانات و دارایی‌های طبیعی و زیست محیطی در اختیار یک جامعه مانند آب، معادن، جنگل، سرزمین و... می‌شود.

۲- سرمایه فیزیکی^۳: شامل مجموعه ماشین‌آلات، کارخانه‌ها، سازنده‌ها و تجهیزات زیر بنایی، ساختمان و... است که مصنوع بشر می‌باشند.

1- Capital

2- Natural Capital

3- Physical Capital

۳- سرمایه انسانی^۱: قابلیت‌ها و توانمندی‌های انسانی که مبتنی بر دانش و تخصص و مهارت‌های انسانی می‌باشند. این مفهوم بیشتر در ادبیات اقتصاد آموزش و پرورش مطرح بوده و کسانی چون شولتر و کلمن، در طرح و بسط آن نقش تعیین کننده‌ای داشته‌اند.

۴- سرمایه فرهنگی^۲: این مفهوم از توسط «پیر بوردیو» مطرح شد و به معنای ویژگی‌ها و عادات حاصل شده از فرآیند جامعه پذیری و خصیصه‌های ارزشمند فرهنگی است که بیانگر صلاحیت‌های اجتماعی و فرهنگی می‌باشد (بوردیو، ۱۳۸۴).

۵- سرمایه اجتماعی^۳: دلالت بر مجموعه روابط، شبکه‌ها، تعاملات، انجمن‌ها و موسساتی دارد که به واسطه هنجارها و ارزش‌های مشترکات شکل گرفته است و موجب گرمی اجتماع انسانی شده و کنش متقابل اجتماعی را تسهیل می‌کند.

۱- سرمایه اجتماعی از دیدگاه جیمز کلمن

کلمن با استفاده از تمایز اقتصادی مرسوم بین کالاهای خصوص و عمومی توضیح داد که چطور سرمایه اجتماعی کمک می‌کند تا مشکل کنش جمعی را درک کنیم. متفاوت از سرمایه فیزیکی و انسانی، که بطور معمول یک کالای خصوصی هستند که مالکیت و سودشان به اطراف برمی‌گردد، کلمن سرمایه اجتماعی را به عنوان نمونه کامل یک کالای عمومی می‌داند که توسط عده ای ایجاد می‌گردد ولی می‌تواند نه فقط برای کسانی که تلاش‌های شان در به وجود آوردن آن موثر بوده است بلکه برای تمام کسانی که جزو یک ساختار هستند، مفید واقع شود (Coleman, 1988:116-119). بنابراین نیازمند تعاون بین افراد، به رغم اینکه آن‌ها در پی منافع شخصی خودشان باشند، است. تعریف کلمن از سرمایه اجتماعی پلی بین فرد و جمع ایجاد کرد. او مسلماً سرمایه اجتماعی را به عنوان «دارایی فرد» در نظر می‌گیرد اما آن را ساخته «منابع ساختاری اجتماعی» می‌داند (Coleman, 1994:302). در تعیین این که آیا منابع را می‌توان در عمل به کار برد، کلمن معتقد بود که دو عنصر «حیاتی» نقش مهمی را بازی می‌کند: میزان واقعی تعهدات موجود و میزان اعتماد موجود در محیط اجتماعی. این‌ها هرکدام زمینه خاصی دارند و از طریق تغییرات در ساختارهای اجتماعی شکل پیدا می‌کند که عبارتند از: در کنار میزان کلی

1- Humman Capital

2- Cultural Capital

3- Social Capital

اعتمادی که منجر به باز پرداخت تعهدات می‌شود، نیازهای واقعی که فرد برای کمک دارد، وجود سایر منابع کمک (از قبیل عاملان دولت رفاه)، تفاوت‌های فرهنگی در تمایل برای کمک کردن و تقاضای کمک نمودن، درجه بستگی شبکه‌های اجتماعی، منطق‌های تماس‌های اجتماعی (Coleman, 1994:306).

۲- سرمایه اجتماعی از دیدگاه پیر بوردیو

بوردیو در تفکیک انواع سرمایه، از چهار نوع سرمایه سخن می‌گوید: سرمایه اقتصادی که معنا و مفهوم آن از پهنه اقتصادی سرچشمه می‌گیرد. سرمایه فرهنگی که انواع گوناگون دانش بشری را در بر می‌گیرد. سرمایه اجتماعی که در بر گیرنده روابط اجتماعی ارزشمند میان آدمیان است، سرمایه نمادین که شان و حیثیت مشخص سرچشمه می‌گیرد (ریترز، ۱۳۷۷:۷۲۵). بنابراین، بوردیو سرمایه اجتماعی را یکی از اشکال سرمایه می‌داند و به این نکته توجه دارد که ایجاد و اثربخشی سرمایه اجتماعی بستگی به عضویت در یک گروه اجتماعی دارد که اعضای آن مرزهای گروه را از طریق مبادله اشیا و نمادها بنیان نهاده‌اند. فرد با عضویت در گروه در مالکیت شبکه با دوامی از روابط نهادی شده بین افراد- که در خود منابع بالقوه و بالفعلی (سرمایه اجتماعی) برای او دارد- شریک می‌شود. او با این شیوه استفاده از سرمایه اجتماعی، نوعی توپولوژی اجتماعی را فراهم می‌کند که در آن موقعیت افراد با توجه به داشته‌های آن‌ها از سرمایه موجود اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مشخص می‌شود. توجه او به تضاد میان طبقه حاکم و محکوم نیست بلکه به تضاد میان بخش‌های مختلف هر طبقه توجه دارد. افراد برای حفظ یا بهبود موقعیت‌های اجتماعی شان در محدوده فعالیت‌های نهادینه شده متعدد، مبارزه می‌کنند. به اعتقاد بوردیو، سرمایه اجتماعی به‌عنوان شبکه ارتباطات، داده‌های طبیعی یا اجماعی نیست بلکه چیزی است که به‌طور مداوم برای به دست آوردن آن باید کار کرد. سرمایه اجتماعی دستاورد استراتژی‌های سرمایه گذاری است چه به صورت فردی چه به صورت جمعی، آگاهانه یا ناآگاهانه که به ایجاد و تثبیت مناسبات اجتماعی می‌انجامد که به‌طور مستقیم در مدت زمان کوتاه یا طولانی قابل استفاده است. این مناسبات می‌تواند در همسایگی، محل کار و یا در بین خویشاوندان باشد. به زعم بوردیو، سرمایه اجتماعی به عنوان مجموع منابع بالقوه و بالفعلی است که اعضا یک گروه را به هم پیوند داده و هریک از اعضا را برای مراجعه به سرمایه جمعی مشترک آماده می‌کند (بوردیو، ۱۳۸۴).

۳- مقایسه نظریه سرمایه اجتماعی بورديو و کلمن

برخورد بورديو با سرمایه اجتماعی تا حدی دایره وار است. به طور خلاصه به این فرضیه می‌رسد که افراد مرفه، موقعیت خود را با استفاده از اتصالاتشان با سایر افراد مرفه، حفظ می‌کنند. دید کلمن از این لحاظ خیلی متفاوت است. او ارزش اتصالات را برای تمام کنش‌گران فردی و جمعی، مرفه و غیر مرفه مورد توجه قرار می‌دهد. نگاه کلمن همچنان خیلی خوش بینانه است، سرمایه اجتماعی به عنوان یک کالای عمومی، به‌طور کلی در کارکردش بدون خطرات و دسته‌ای از هنجارها و ضمانت‌ها را فراهم می‌کند که افراد را به همکاری برای منفعت متقابل می‌کند و دارای خطر کم یا بدون خطر است. برعکس بورديو استفاده از سرمایه اجتماعی را به‌طور کلی فقط نوعی ضرر برای افراد محروم و فایده برای افراد مرفه می‌داند. با این حال بررسی آرا بورديو جالب است. به طور کلی هر دو سرمایه اجتماعی را به عنوان منبعی برای موفقیت آموزشی می‌بینند. علاوه بر این، هم ترازهای عمیق‌تر دیگری نیز وجود دارند. هر دو تعاملات اجتماعی را ضرورتاً به عنوان شکلی از مبادله می‌نگرند اگر چه از نظر کلمن این منجر به انتخاب منطقی می‌شود اما از نظر بورديو این مطلب تشکیل، پایه ماتریالیسم فرهنگی را می‌دهد. هیچ کدام از این دو اعتنای زیادی به تأثیرات این حقیقت که افراد به دلایلی که خارج از حوزه محاسبه عقلانی است یکدیگر را دوست دارند، عاشق هم هستند یا از هم متنفرند و بنابراین با هم معاشرت می‌کنند یا از هم دوری می‌کنند نشان نمی‌دهند (غفاری، ۱۳۸۵: ۶۹-۶۰)

۴- منابع سرمایه اجتماعی

در ادبیات متداول سرمایه اجتماعی منابع اصلی تولید این سرمایه عبارتند از:
الف) نسبت با حقیقت: سرمایه اجتماعی رابطه مستقیم با حقیقت، راست‌گویی و صداقت اشخاص حقیقی و حقوقی جامعه دارد.
ب) رعایت عدالت: هر چه انصاف، بی‌طرفی و عدالت (و توزیع در آمد عادلانه به عنوان شاخص مهم عدالت) در جامعه بیشتر رعایت شود، به افزایش سرمایه اجتماعی منجر می‌گردد.
ج) مبانی هویت: فرهنگ‌ها هویت را می‌شناساند و اگر فرهنگ قدرتمند باشد، هویت را حفظ و در موارد لازم بازسازی می‌کند. قدرت فرهنگ، به کارآیی، سازگاری و انعطاف‌پذیری و انسجام متناسب و البته شاخص‌های اصلی مثبت اقتصادی بستگی دارد.

د) منابع معرفت: منابع سطح بالای تولید اطلاعات، علم، دانش و معرفت و گردش آن به ارتقای سطح سرمایه اجتماعی است. رابطه این منابع با سرمایه اجتماعی، یک رابطه دو طرفه و تعاملی است (مصطفوی، ۱۳۸۷: ۲۳-۱۶).

۵- عوامل زوال سرمایه اجتماعی

پاتنام چهار عامل را برای زوال سرمایه اجتماعی معرفی می‌کند. به اعتقاد وی، درگیری‌های شغلی، تلویزیون و ماهواره، شهرهای بزرگ و تغییر نسل از عوامل عمده زوال سرمایه اجتماعی در جوامع است. پاتنام معتقد است جامعه‌ای که انسان‌ها در آن، درگیر مسائل شغلی و کاری خود هستند و فرصت استراحت و اندیشیدن و تفریح را نداشته باشند و تمام دغدغه آنان کار و کسب درآمد باشد، بی تردید روابط اجتماعی و مدنی در آن جامعه کاهش یافته و اعتماد بین آنان، تضعیف خواهد شد (قلی‌پور، ۱۳۸۶: ۱).

به زعم برخی از محققان، دو عامل زمینه ساز زوال سرمایه اجتماعی در جامعه است. نخست؛ سرخوردگی از داشتن رفاه نسبی و دوم؛ وجود تفاوت، تبعیض و حس فرودستی فرهنگی در جامعه (ستاری، ۱۳۹۳: ۳۲). زوال سرمایه اجتماعی اگرچه خود معلول علل و عوامل مختلفی است اما به تدریج خود باعث شکل‌گیری تضادهای درونی و رشد شکاف‌های مشهود میان کلیه عناصر و اجزاء جامعه می‌شود. چنین وضعیتی فقط به حوزه اجتماعی محدود نمی‌شود بلکه جنبه کل‌تر و گسترده‌تری داشته و باعث خروج جامعه و کنشگران اجتماعی، سیاسی و اقتصادی از چهارچوب‌های هنجاری انسجام بخش در جامعه می‌شود. در واقع، زوال سرمایه اجتماعی متعاقباً باعث تحلیل و کم‌اثر شدن مکانیزم‌های یکپارچه‌کننده در جامعه می‌گردد. در نتیجه، بی‌اعتمادی بین کنشگران اجتماعی گسترده می‌شود و تضادهای تازه ای میان «نخبگان سیاسی و بوروکراتیک» از یکسو و «قشرهای مختلف اجتماعی» از سوی دیگر شکل می‌گیرد و در این وضعیت، مقاومت دو سویه (نخبگان سیاسی از یکسو و قشرهای مختلف اجتماعی از سوی دیگر) در مقابل هم شکل می‌گیرد. هر گفتمان برای کسب برتری نسبت به گفتمان‌های رقیب و تسلط در جامعه، به سرمایه اجتماعی نیاز دارد. یک گفتمان حتی در صورت موفقیت در کسب سرمایه اجتماعی و تسلط بر جامعه نیز کماکان برای بقا و حفظ هژمونی خود در جامعه نیازمند بازتولید سرمایه اجتماعی خود در جامعه است به گونه ای که ناتوانی در این زمینه به تدریج گفتمان مسلط را دچار افول ساخته و در صورت ناتوانی در احیاء

سرمایه اجتماعی باعث حاشیه ای شدن آن می شود. زوال سرمایه اجتماعی باعث گسست پیوند قشرهای مختلف جامعه با یکدیگر و بویژه با نخبگان سیاسی می شود. در نتیجه ناهمسازی و عدم همدلی میان دولت و جامعه افزایش و باعث تحلیل رفتن پیوستگی های عمده بین این دو است. در این وضعیت، نوعی بیگانگی میان جامعه و نخبگان سیاسی ایجاد می شود. در چنین شرایطی، بحران سرمایه اجتماعی باعث بروز شرایط انقلابی می شود. بر طبق نظر اسملسر پیدایش شرایط انقلابی در شش مرحله صورت می گیرد:

- ۱- آمادگی ساختاری: این مرحله همان عدم تعادل میان تحول ساختاری و همبستگی اجتماعی است. این عامل به انواع گوناگونی از رفتار جمعی مانند هیجانات عمومی می انجامد؛
- ۲- فشارهای ساختاری: این عامل، عامل اول را فعال می کند. نوسانات بازار، جنگ و منازعات گروه های اجتماعی از این قبیل هستند؛
- ۳- پیدایش اعتقادی عمومی: این مرحله به فعالیت اعضای جنبش معنی می دهد و زندگی موجود را شر و شیطانی قلمداد می کند. این عقاید در واکنش به فشارهای ساختاری پیدا می شوند. چنین عقایدی ممکن است مدت ها موجود بوده باشند ولی تنها تحت شرایط آمادگی ساختاری است که مردم گرد آنها فرا می آیند؛
- ۴- پیدایش عوامل تحریکی: که عبارتند از حوادث و وقایعی که عوامل پیشین را فعلیت می بخشند؛
- ۵- پیدایش رهبران کاریزما برای بسیج جنبش اجتماعی: در این مرحله رهبران کاریزمایی برای بسیج جنبش اجتماعی اقدام می کنند و به این ترتیب جنبش، سازمان ورهبری پیدا می کند؛
- ۶- فقدان کنترل موثر اجتماعی و سرکوب سیاسی: در این مرحله ضعف دولت در اعمال زور و سرکوب، یک جنبش اجتماعی معطوف به ارزش را به یک انقلاب تبدیل می کند (هرسینی، ۱۳۸۹: ۱). در همه این مراحل، بحران سرمایه اجتماعی نقشی کلیدی دارد.

گفتار دوم: بحران سرمایه اجتماعی در خاورمیانه و مصر جدید

۱- اهمیت خاورمیانه و قدرت های بزرگ

قرن بیستم واقعیت جغرافیایی و تصور جغرافیایی دیگری را به آنچه خاورمیانه بوده است اضافه کرد و آن این بود که خاورمیانه به عنوان بزرگترین منبع نفت جهان برای به حرکت در آوردن چرخ های اقتصاد جهان شناخته شد و از اهمیت بالایی برخوردار گردید. در اهمیت این

منطقه همین بس که گفته شود، کشورهای حاشیه خلیج فارس یعنی بحرین، ایران، عراق، کویت، عمان، قطر، عربستان، و امارات، حدوداً دو سوّم ذخایر ثابت شده نفت جهان و یک دوّم تولید جهانی را در اختیار دارند. جمعیت کشورهای نفت خیز جنوبی خلیج فارس مانند بحرین، کویت، عمان، قطر و امارات بر روی هم جمعاً ۸ میلیون نفر است که نصف جمعیت قاهره پایتخت مصر می‌باشند. این کشورها به علاوه عربستان حدود ۱۰ درصد جمعیت جهان عرب را تشکیل می‌دهند حال آنکه ۹۰ درصد درآمد اعراب به این کشورها تعلق دارد. جمعیت خاورمیانه حدود ۴۰۰ میلیون نفر است و کفه ترکیب جمعیت در سال‌های اخیر بیشتر به سمت شهر نشینی بوده است که این وضعیت زمینه‌های بی ثباتی، طغیان و شورش‌های شهری را در منطقه خاورمیانه موجب شده است. در مورد مولفه‌های فرهنگی، خاورمیانه از تنوع بسیاری برخوردار است، با این وجود، همسانی و یکپارچگی، از مولفه‌های قدرت در منطقه خاورمیانه محسوب می‌شود. به عنوان مثال بین مصر، تونس، عربستان و لیبی درجات بالایی از یکسانی فرهنگی به چشم می‌خورد. چراکه اکثر جمعیت این کشورها، مسلمان و عرب‌زبانند. البته مصر یک اقلیت مذهبی مسیحی به نام مسیحیان قبطی که ۱۰ درصد جمعیت مصر را تشکیل می‌دهند دارد، این مسیحیان قبل از اسلام نیز در مصر ساکن بوده و مصری بودنشان محرز و قطعی است. گفتنی است تحولات گوشه‌ای از خاورمیانه، موجب پیامدهایی در نقاط دیگر منطقه می‌شد، مثلاً ملی شدن شرکت نفت ایران و انگلیس در سال ۱۳۳۲ (۱۹۵۳م) توسط دکتر مصدّق، باعث نفوذ و تأثیر بر محاسبات کشور مصر در ملی کردن شرکت کانال سوئز و پایگاه بریتانیا گردید (ملکی، ۱۳۸۷: ۷-۱).

با توجه به اینکه منطقه خاورمیانه در زمینه‌های مختلف از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است بنابراین همواره جایگاه ویژه‌ای در سیاست‌های قدرت‌های بزرگ داشته و سیاست‌های خارجی این دول در تحولات کشورهای خاورمیانه عامل اساسی محسوب شده که در این نوشتار بدلیل اهمیت سیاست‌های این قدرت‌ها در شکل‌گیری تحولات این منطقه و برنامه ریزی صورت پذیرفته جهت تحقق اهداف تعیینی دول بزرگ و تأثیر برنامه‌ها در ایجاد یا افول سرمایه اجتماعی، عاملی موثر شناخته می‌شود که از جمله این برنامه‌ها می‌توان به استراتژی دولت آمریکا در خاورمیانه که در قالب طرح خاورمیانه بزرگ تدوین گردیده اشاره کرد:

بعد از حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر این نظریه در بین سیاستمداران و افکار عمومی غرب به ویژه آمریکا قدرت گرفته است که شرایط و ساختار سیاسی و اقتصادی نا مطلوب کشورهای خاورمیانه یکی از دلایل رشد تروریسم بین‌المللی می‌باشد. زیرا ساختارهای اقتصادی و سیاسی نا به‌هنجار،

ناکارآمد، غیر شفاف، استبدادی و فاسد موجب پیدایش دولت‌هایی شده است که نمی‌توانند خواست‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مردم خود را برآورده نمایند. اکثر مردم این منطقه از حق مشارکت در تعیین سرنوشت سیاسی خود محروم‌اند. دست آوردهای اقتصادی در انحصار بخش کوچکی از جامعه می‌باشد و علیرغم ثروت‌های ملی نسبتاً قابل توجه، بخش عظیمی از جمعیت در فقر بسر می‌برد و ازدست آوردهای توسعه اقتصادی بی بهره است. نارضایتی در میان طبقه متوسط، افشار تحصیلکرده و جوانان نیز بسیار گسترده می‌باشد. به عبارت دیگر، طرح خاورمیانه بزرگ بر پایه این فرض استوار است که انجام اصلاحات اقتصادی، ارتقاء حقوق بشر و استقرار دموکراسی در خاورمیانه، با افزایش مشارکت مردم منطقه در دست آوردهای توسعه اقتصادی و سرنوشت سیاسی کشورهايشان موجب کاهش نارضایتی و از بین بردن بستر رشد بنیادگرایی اسلامی و تروریسم بین المللی خواهد شد. به این ترتیب، بنا بر طرح خاورمیانه بزرگ، آمریکا مصمم است تا جوامع منطقه خاورمیانه بزرگ را دموکراتیزه کند زیرا معتقد است که سرخوردگی مردم این منطقه از دولت‌های خود ثبات و امنیت منطقه و جهان غرب به ویژه آمریکا را تهدید می‌کند. گزارش‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ «توسعه انسانی جهان عرب» نتیجه می‌گیرند که براساس تحقیقات انجام شده، جهان عرب از سه «کسری»^۱ رنج می‌برد:

۱. کسری آزادی؛

۲. کسری اشتغال؛

۳. کسری توانمندی سیاسی، اقتصادی و سیاسی زنان (زمانی، ۲۰۰۵: ۴۴).

۲- ویژگی‌های عمومی جامعه مصر

غنی ترین، نیرومند ترین و پراوازه ترین فرهنگ و تمدن شناخته شده در تاریخ، تمدن مصر است. هرودت، مصر را «عطیه نیل» دانسته و به تعبیر تیری دژاردن مصر نیل است و برای شناخت مصر نباید از شهر عرب دیگری آمد و نه صحرا را در نوردید، باید نیل را سراسر پیمود (دژاردن، ۱۳۵۷: ۳۳ به نقل از کدیور). جمعیت مصر از ۲/۵ میلیون نفر در سال ۱۸۲۰ به ۵ میلیون نفر در سال ۱۸۶۰، ۹/۶ میلیون نفر در سال ۱۸۹۷، ۲۱ میلیون نفر در سال ۱۹۵۲، ۴۸ میلیون نفر در سال ۱۹۸۵ رسیده است و امروزه جمعیت مصر نزدیک به ۸۰ میلیون نفر است. موقعیت استراتژیک این

1- Deficit

کشور دسترسی به آب‌های آزاد و حاکمیت بر سوئز... از جمله عوامل مهم و اثر گذار بر وزنه سیاسی کشور است. براهنی که در تابستان ۱۳۵۰ به مصر سفر کرده می‌نویسد: «لباس‌های مردان در سطوح پایین تر رسمیت عربی دارد و در سطوح بالا رسمیت غربی، در زنان نیز از مینی و ماکسی و میدی و آمیزه این‌ها خبری نیست. یا پیراهنی است از بالا به پایین تا نوک پا آویزان و عربی و یا لباس غربی معمولی است. تفنن سرمایه می‌خواهد و مصری سرمایه دار نیست. نه اسلام تجمل زیاد را می‌پسندد و نه سوسیالیسم و سیستم حکومت مصر و زیربنای اجتماعی مصر که آمیزده ای از این دو است، ظاهری معمولی و غیر افراطی و معتدل دارد». و امروز هم اینگونه بوده که هست، با این تفاوت که به تعداد افراد مفید به احکام اسلامی افزوده شده است. زنان یا کاملاً با حجابند و یا بی حجاب و در این بین بدحجاب به چشم نمی‌خورد. در خیابان‌های محله‌های مختلف شهر جو غالب به نحو شگفت آوری با مقیدین به احکام اسلامی است. بدون هیچ اغراقی باید گفت که از هر ۱۰ زن مصر، ۸ زن با حجاب بودند؛ در عین آنکه زنان بی حجاب قاهره در قیاس با زنان دیگر کشورهای اسلامی که تا به حال بدان نقاط سفر کرده ام، از وقار و متانت بیشتری برخوردار بودند. ... و کارهای در قاهره مثل بقیه نقاط مصر در پنجه قضا و قدر است و حواله همه امور به «انشاء...» و تکیه کلام مردم «مالیش» (بی خیالش، اهمیتی ندارد) است (کدیور، ۱۳۷۳: ۴۰).

۳- مصر در زمان مبارک و بحران سرمایه اجتماعی

در دوران حکومت سلطنتی، مصر دورانی از ثبات سیاسی را تجربه می‌کرد که با پیشرفت خاصی در زمینه توسعه اقتصادی و سیاسی همراه نبود. با شدت گرفتن دولت‌گرایی پس از انقلاب ۱۹۵۲، بیشتر حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تقریباً به طور کامل تحت سلطه دولت قرار گرفت و در زمان جمال عبدالناصر این روند به اوج خود رسید. اما روند خصوصی‌سازی و کاهش تصدی‌گری دولت به همراه گشایش فضای سیاسی از زمان انور سادات آغاز شد و نظام چندحزبی بار دیگر برقرار گشت. این روند در زمان مبارک نیز ادامه پیدا کرد، هر چند از میزان شتاب و گستردگی آن کاسته گردید. به طور کلی، مصر در این خصوص با مشکل مقاومت بخشی از هیأت حاکمه با فرایند کاهش دولت‌گرایی روبرو بوده است. جامعه گروه‌محور مصر به آسانی خود را با تغییر تطبیق نمی‌دهد. ناصر مصر را به سمت سوسیالیسم و بلوک شوروی برد تا توسعه نظامی و مدنی را به دست آورد (Harris, 1988:3-5 به نقل از حافظیان، ۱۳۸۷). به همین خاطر،

غربی‌ها عموماً گرفتاری‌های اقتصادی مصر دوره مبارک را به زیاده‌روی‌های زمان ناصر نسبت می‌دهند. رسیدن سادات به ریاست جمهوری در ۱۹۷۰، تدابیری را برای برگرداندن سیاست‌های سوسیالیسم و معرفی انفتاح یا درهای باز برای ادغام در اقتصاد بین‌الملل پدید آورد. اما سیاست‌های بعدی مشکلات کشور را حل نکرده است. هر چند مبارک بر تشویق سرمایه‌گذاری در اقتصاد مصر توسط سادات افزود، قول اولیه انفتاح محقق نشد. به جای آن، وابستگی فزاینده‌ای به کمک بین‌المللی به ویژه توسط آمریکا پدید آمده است. همچنین باید در نظر داشت که اصلاحات اقتصادی یک مسأله سیاسی انفجار برانگیز است. برای میلیون‌ها مصری نزدیک به خط فقر یا پایین‌تر از آن، عملاً هر گونه دستکاری برنامه‌های کمک حکومت تهدیدی برای بقاء می‌باشد. بر اساس سیاست انفتاح (درهای باز) مصر عملاً روی عناصر سود جو و منفعت پرست گشوده شد، سیاست‌های باز شکاف اغنیا و فقرا را گسترش داد. در مقایسه ارقام سال‌های ۶۵-۱۹۶۴ دوران سوسیالیسم ناصر با ارقام ۱۹۷۹ که سیاست لیبرالیزه کردن در اوج خود بود، شکاف توزیع درآمد مشخص‌تر می‌شود. طی این مدت، درآمد ۶۰ درصد از پایین‌ترین اقشار جمعیت از ۲۸/۷ درصد به ۱۹/۹۳ درصد تنزل کرد. در ضمن ۳۰ درصد طبقه متوسط ۵۰ درصد کسری درآمد داشتند، زیرا میزان درآمد شان از ۴۰/۲ درصد به ۲۱/۲۵ درصد کاهش یافت. این در حالیست که درآمد ۱۰ درصد از ثروتمندترین افراد از ۳۱/۱ درصد در سال‌های ۶۵-۱۹۶۴ به ۵۸/۵۵ درصد در سال ۱۹۷۶ رسید (کدیور، ۱۳۷۳: ۴۰).

نکته قابل ملاحظه این است که چگونه نظام سیاسی مصر در طی سالیان بسیار به رغم مشکلات متعدد و رو به افزایش، باثبات مانده است. دلایل این امر متعدد است. یک دلیل فرهنگ سیاسی است که هم بوروکراتیک و به شیوه خود قانونی است، یک ماشین سیاسی - امنیتی که حجم و پیچیدگی بسیاری یافته است، و - به ویژه از زمان مبارک - جمعیتی که بیش از رهبر خود مطمئن نیست که به کجا می‌خواهد برود. پس از زندگی کردن در نمای ظاهری سوسیالیسم (در زمان ناصر) و سرمایه‌داری (در زمان سادات) که هیچ یک تحقق نیافت، هیچ کس مطمئن نیست که بعداً به کجا برود. (Harris, 1988: 67)

بنابراین، تا حدی ثبات، تابعی از ماندگرای و فقدان متصور جایگزین‌ها می‌باشد. ژرف‌تر از این، این وضعیت ایستا - اما پیچیده - را می‌توان به ماهیت نامشخص پایگاه اجتماعی دولتی نسبت داد که نتایج ترکیبی سیاست‌های ناصریستی و ساداتیستی را منعکس می‌سازد. در حالی که بورژوازی دولتی دوره سوسیالیستی ناصر هنوز کنترل ماشین حکومت و بخش بزرگی از اقتصاد

ملی را در کنترل دارد، بورژوازی تجاری دورهٔ انفتاح (درهای باز) سادات، اقتصاد موازی امور مالی و تجارت را کنترل می‌کند. روابط میان این دو بخش پیچیده است، زیرا هر چند سیاست اعلام شده رژیم آزادسازی اقتصادی است، این امر اغلب در تقابل با منافع بخش‌های مهمی از هیأت حاکمه بوروکراتیک قرار می‌گیرد. هر چند چندین رابطهٔ نمادین میان بخش‌هایی از بورژوازی دولتی و عناصری از بورژوازی تجاری گسترش یافته است، این دو، به هیچ وجه، در اتحاد مستمر با یکدیگر قرار ندارند. از آنجا که رهبری سیاسی می‌کوشد تا نقش داور را میان منافع و سیاست‌های گهگاه متعارض این دو جناح طبقه متوسط بازی کند، عناصری از ابهام، سردرگمی و تناقض اغلب در درون سیاست‌های اعلام شدهٔ رژیم ظاهر می‌شود که به اقدام آهسته و غیرقطعی و نقض سیاست‌ها منجر می‌شود. یک ضعف ذاتی در این نظام دولت، تناقض نهایی است که میان جهت‌گیری‌های دولت‌گرا و پوپولیستی و جناح‌های مخالف رژیم که خواهان ترکیب آن‌ها می‌باشند، ظاهر شده است: توسعه در برابر رفاه؛ تولید در برابر توزیع. به طور کلی، می‌توان در خصوص دولت مصر ابراز داشت که یک دولت اقتدارگرای بوروکراتیک مبتنی بر اتحاد دولت، ارتش و بخش‌هایی خاص از بورژوازی است که پیوندهایی مستقیم با منافع و مؤسسات اقتصادی خارجی ایجاد کرده‌اند (Fahmy, 2002: 242). به نقل از حافظیان (۱۳۸۷) به طور کلی، در مصر، رژیم اقتدارگرا و هوداران نخبهٔ آن مدیریت فرایند گذار اقتصادی را تنها با اپوزیسیون صوری و نظام بسیار کنترل شدهٔ نمایندگی پارلمانی آسان‌تر یافته‌اند (Owen, 2000: 105-6).

۳-۱. بحران در رابطه دولت و جامعه در مصر

مصر در دوران مبارک برای پاره ای اصلاحات، به نوسازی اقتصادی دست زد. طبق نظریه ی ساموئل هانتینگتون، وقتی دولت، همگام با نوسازی اقتصادی به نوسازی سیاسی نپردازد، با ظهور حجم گسترده ای از طبقه ی متوسط که نتیجه ی نوسازی اقتصادی است، رشد روز افزون آگاهی‌های مردمی و نیز افزایش توقعات برای مشارکت و تاثیرگذاری در اداره ی کشور از سویی و باقی ماندن نظام سیاسی سنتی بدون هر گونه اصلاحات از سوی دیگر مواجه می‌شود. در این وضعیت توانایی پاسخ گویی به توقعات گسترده ی مردم را ندارد که ناشی از رشد و توسعه ی سیاسی آنان است و در نتیجه، بی توازی و در نهایت اعتراض به سیستم سیاسی می‌شود.

۳-۲. عوامل گسست رابطه دولت و جامعه در مصر دوران مبارک

عوامل اصلی این گسست عبارتند از:

۱- فساد گسترده: بنا بر گزارشی، دارایی حسنی مبارک و خانوادگی وی بین ۴۰ تا ۷۰ بیلیون دلار برآورده شده است و ۳۹ مقام رسمی و تجار نزدیک به جمال مبارک، هر یک به طور میانگین ثروتی بیش از ۱ بیلیون دلار دارند (گلدستون جک، ۱۳۹۰: ۱۸۳ به نقل از هاشمی).

۲- بحران کارآمدی: مساله ی اصلی مصر، مدیریت نامناسب رژیم سیاسی بود و نه کمبود بودجه یا فقدان منابع، اعتراضات گسترده ی ۲۰۱۱ مصر در زمانی اتفاق افتاد که ۴۰ درصد مردم مصر درآمدی کمتر از دو دلار در روز داشتند و آخرین آمار، میزان تورم در این کشور را ۱۳ درصد اعلام می کرد. فاصله ی طبقاتی در مصر در آستانه ی بحران های این کشور بسیار بیشتر از استاندارد جهانی است.

۳- فقدان آزادی: حسنی مبارک در طول حکومت سی ساله ی خود، بسیاری از آزادی های سیاسی و اجتماعی را محدود کرده بود. مبارک، منتقدان دولت خود را به قدری تحت فشار قرار می داد که فعالیتشان بسیار سخت و محدود و اغلب بی نتیجه می شد.

۴- اتکا به سرکوبگری نظامیان: ارتش مصر نسبتاً حرفه ای بود و تقریباً به عنوان ابزار شخصی حاکم عمل نمی کرد. در مصر، جامعه تقریباً همگن است. در واقع مصر در کنار تونس، جزو همگن ترین کشورهای جهان عرب محسوب می شود. در هر دوی این کشورها، اکثریت جامعه را سنی ها تشکیل می دهند و گروه های اقلیت، نفوذ سیاسی اندکی دارند. این همگن بودن جامعه، پیامد بسیار مهمی در نوع برخورد با معترضان قرار گرفتند. ارتش مصر نسبتاً حرفه ای بود و تقریباً به عنوان ابزار شخصی حاکم عمل نمی کرد. رهبران ارتشی مصر دریافتند که نهادهای نظامی با سرنگونی حکومت مبارک چیزی از دست نمی دهند و آن ها می توانند در نظام جدید نقش مهمی ایفا کنند. به همین دلیل، خطر تغییر وضعیت را پذیرفتند.

در جوامع چندپاره که یک قوم یا فرقه یا اقلیت، حکومت را در انحصار خود دارد، برای بقای خود، نیروی انتظامی وفادار و وابسته تشکیل می دهند. این نیرو، گسست های مذهبی و قومی با بدنه ی عمومی جامعه دارد تا در مواقع لزوم برای حفظ حکومت بتواند با نیروی تمام، اعتراضات را سرکوب کند. برای مثال، نیروهای انتظامی بحرین کاملاً تحت هدایت سنی ها هستند و با توجه به اکثریت شیعه در بحرین، برای حفظ حکومت سنی ها، با تظاهرکنندگان با شدت عمل و بی رحمانه برخورد می کند. در عربستان نیز وضع این گونه است اما اوضاع در مصر بدین صورت نیست و ارتش از بدنه ی عمومی جامعه منفک و متفاوت نیست.

روابط بسیار گسترده و ارگانیک ارتش مصر با آمریکا نیز از عوامل مهم سقوط مبارک بود. سالانه هشت هزار سرباز مصری را آمریکا آموزش می‌دهد. آمریکا سالانه حدود دو میلیارد دلار به مصر کمک مالی می‌کند که حدود یک سوم آن، کمک‌هایی است که به ارتش تعلق می‌گیرد. احتمال می‌رود در جریان سفر سامی حافظ عنان رئیس ستاد مشترک وقت ارتش مصر به آمریکا در بحبوحه ی اعتراضات، آمریکا توصیه‌هایی درباره بی طرفی ارتش در برخورد با معترضان به وی کرده باشد. این مساله عامل مهمی در سقوط مبارک به شمار می‌رود؛ زیرا با بی طرفی ارتش، مبارک مهمترین رکن قدرت خود را از دست داد.

همچنین در طول مدت حکومت مبارک، تمرکز بیش از حد ثروت و فساد گسترده ی رژیم مبارک، موجب روی گردانی نیروهای نظامی از وی شد. مبارک خود از جمله ی نظامیانی بود که موفق به تصاحب قدرت شدند. در واقع از سال ۱۹۵۲، مصر توسط نظامیان سابق اداره می‌شود و نظامیگری وجه غالب نظام سیاسی در مصر بود. رهبران نظامی مصر برخی مشاغل محلی را تحت کنترل داشتند؛ اما به شدت از جمال مبارک که جانشین حسنی مبارک تلقی می‌شد، ناراضی بودند. جمال مبارک به عنوان بانکدار، ترجیح می‌داد نفوذ خویش را به جای آنکه در ارتباط با نظامیان گسترش دهد، از طریق دوستان سیاسی و تجاری خود، به واسطه ی انحصار دولتی و معامله با سرمایه گذاران خارجی، کسب کند. در چنین اوضاعی، نارضایتی گسترده ی نظامیان، احتمال سرکوب تظاهرات مردمی را کاهش داد و نظامیان حاضر نشدند تنها برای حفظ قدرت در خانواده ی مبارک و پاسداری از منافع شخصی آنان، به کشتار هم وطنان دست بزنند. بطور کلی، سازمان‌های نظامی نقش بارزی در مصر داشتند و کفه ترازو را به نفع معترضان سنگین کردند چرا که در مصر، موسسات نظامی جنبه ی حرفه ای داشتند و حامی دولت بودند. به همین سبب، هنگامی که بسیاری از نظامیان دستورهای حسنی مبارک را در سرکوب مخالفان نادیده گرفتند، معترضان مصری توانایی به زیر کشیدن حکومت مبارک را باز یافتند (هاشمی، ۱۳۹۲: ۹۸-۸۶).

۵- ساختار جمعیتی تحصیل کرده ی مصر؛ یکی از دغدغه‌های کشورهای خاورمیانه، ساختار جمعیتی جوان است. طبق آمارهای ارائه شده پیش بینی شده است که این جمعیت از ۴۱۵ نفر در این زمان به ۸۲۳ میلیون نفر در سال ۲۰۵۰ برسد. رشد جمعیت جوان جویای کار نیز از ۳۶ میلیون نفر در این زمان، به ۵۶ میلیون نفر تا سال ۲۰۵۰، به مساله ای چالش برانگیز برای دولت‌های منطقه تبدیل شده است. این در حالی است که اقتصاد کشورهای عربی، سالانه به طور متوسط رشدی کمتر از ۰/۵ درصد دارد. آمارها (شانی هرمزی، ۱۳۸۷: ۳۸۵ به نقل از هاشمی)

نشان می‌دهد که در بین تمام مناطق جهان، خاورمیانه و شامل آفریقا بیشترین میزان بیکاری جوانان را دارد.

۶- نبودن زنان در عرصه‌های اجتماعی که تعصبات جنسیتی در سراسر مصر، از علل اصلی حضور زنان جوان در قیام علیه حکومت مبارک بشمار می‌آید. در مصر دوره مبارک تبعیض آشکاری علیه حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی وجود داشت. بررسی نظرسنجی جوانان در سال ۲۰۰۹ نشان می‌دهد که دختران در مقایسه با پسران، بیش از دوبرابر از فرصت‌های تحصیلی را به علت ناتوان خانواده‌های خود از پرداخت هزینه آموزش و پرورش، از دست داده‌اند.

۷- کناره جویی از مناقشه اعراب و اسرائیل؛ بی‌اعتنایی به بحران فلسطین در سیاست خارجی مصر و برقراری روابط صلح جویانه با رژیم صهیونیستی را می‌توان از جمله ی علل اعتراضات مردمی در مصر دانست. رابطه ی نزدیک رژیم حسنی مبارک با اسرائیل و کاهش هزینه‌های امنیتی اسرائیل، از جمله ی عوامل مهم بیداری مردم مسلمان در مصر بوده است. هم‌گرایی سیاسی و امنیتی مصر دوران مبارک و رژیم صهیونیستی همواره یکی از زمینه‌های اصلی بروز مخالفت داخلی به ویژه در میان جوانان مسلمانی بود که از اقدامات مبارک، احساس حقارت می‌کردند (هاشمی، ۱۳۹۲: ۹۸-۸۶).

۸- شبکه‌های اجتماعی و تاثیر آن بر افزایش یا افول سرمایه اجتماعی، افزایش تکنولوژی و در دسترس بودن این ابزار، اعمال خفقان سیاسی، موروثی کردن حکومت، شکاف دین و دولت با اسلام‌گرایان و نخبگان سیاسی، متغیرهای فرهنگی، اقتصادی، مسایل اقتصادی، شکاف اجتماعی و بحران اقتصادی، شکاف نسلی، توسعه نامتوازن، سیاست خارجی وابسته بین‌المللی، نقش بازیگران منطقه ای و... که هر یک از این عوامل می‌تواند در مقوله ای جداگانه از ابعاد مختلف از جمله تاثیر بر افزایش یا زوال سرمایه اجتماعی مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

۴- اصلاحات دوره مبارک و تداوم بحران بازتولید سرمایه اجتماعی

مصر در دوران مبارک برای پاره‌ای اصلاحات، به نوسازی اقتصادی دست زد، لیکن از این امر غافل بود که با سطح بالاتر اعتماد اجتماعی عملکرد حکومتی مناسب‌تر، رونق بیشتر و رشد اقتصادی بیشتری حادث خواهد شد. مبارک حرکت اقتصادی رو به جلو خود را با خشونت و گام‌های سیاسی که رو به عقب برداشته می‌شد، همراه ساخت. به همین دلیل این توسعه نامتوازن در بهبود وضعیت مصر موثر واقع نگردیده و موجبات سقوط مبارک را پدید آورد. با روی کار

آمدن محمد مرسی هم به اهمیت مقوله سرمایه توجهی نگردیده و با نادیده گرفتن قسمت عمده‌ای از جامعه که حتی در انتخابات با رای طرف مقابل و عدم رای دهی خود را هویدا ساخته بود عملاً به سمت عدم مشارکت دادن دیگران در امر حکومت داری پیش رفت که با تجمیع عوامل دیگر از جمله عدم آمادگی اخوان المسلمین برای حکومت داری، با مشارکت منفی طرف مقابل مواجه گردید و عمر کوتاه تشکیل حکومت اخوان خیلی زود به پایان رسید و زمینه ساز حضور مجدد نظامیان در مصر گردید و السیسی سکان حکومت مصر را عهده دار شد. علی ایحال به نظر می‌رسد علیرغم نیاز جدی مصر به ثبات و امنیت، نادیده گرفتن و حذف جریان اسلامی اخوان المسلمین توسط وی، دو قطبی مصر را تشدید نموده و همانطور که مطرح گردید حرکت به سمت دو قطبی کردن جامعه، گام نهادن در مسیر زوال سرمایه اجتماعی می‌باشد که نتیجه آنرا در زمان مبارک و مرسی شاهد بودیم. در چارچوب شرط‌های شش گانه اسملسر که به عنوان نظریه جنبش‌های اجتماعی شناخته می‌شود، می‌توان شرایطی که منجر به شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه جدید و به خصوص جامعه مصر گردیده است را اینگونه توضیح داد:

۱. آمادگی ساختاری برخی جوامع خاورمیانه و به خصوص جامعه معاصر مصر به معنای باز بودن مسیرها و فراهم بودن شرایط و فرصت‌های لازم برای شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی در آنها،
۲. فشار ساختاری موجود به معنای وجود تنش‌ها و زمینه‌هایی که موجب ستیز و برخورد گروهی و اجتماعی در جامعه مصر گردید؛
۳. عقاید تعمیم یافته در خاورمیانه جدید و به ویژه جامعه مصر یا همان عقاید مبتنی بر لزوم تغییر نظام سیاسی مستقر (مانند دوران حسنی مبارک) که این عقاید تعمیم یافته و ماهیت اسلامی آن به کنش‌های اعضای جنبش اجتماعی جدید در این جامعه معنا و جهت داد؛
۴. عوامل شتاب دهنده مانند دگرگونی سیاسی در تونس (بن علی) که به اعضای جنبش‌های اجتماعی در دیگر جوامع خاورمیانه مانند مصر و سپس لیبی و .. شتاب بخشید و کنش جمعی نیروهای مختلف و حتی متعارض اجتماعی را معطوف به دگرگونی سیاسی نمود؛
۵. شرط هماهنگی یا همان وجود رهبری گروه‌های اسلام‌گرا و ساختار نهادهای گسترده آنها که نقش مهمی در تبدیل کنش جمعی به جنبش اجتماعی در جامعه مصر داشت؛
۶. و در نهایت، عملکرد کنترل اجتماعی یعنی پاسخ نظام سیاسی در برابر جنبش اجتماعی و ناتوانی آن در این زمینه که در نهایت باعث تغییر آن شد (صبوری، ۱۳۸۵: ۹۲-۹۱).

اگر چه اسلمسر به این مراحل و شرایط ششگانه در شکل گیری جنبش اجتماعی اشاره می کند اما باید توجه داشت که در تحولات ساختاری جدید خاورمیانه، تکنولوژی را نیز باید به عنوان یک شرط لازم هرچند ناکافی در دگرگونی سیاسی مورد توجه و مطالعه قرار داد. با عنایت به موارد فوق به نظر می رسد جامعه مصر نیاز اساسی به تحول داشته بطوریکه ترکیب آحاد جامعه لحاظ گردد و نقش نخبگان سیاسی و افراد یا گروه های ذینفوذ خودنمایی کند

۵- اخوان المسلمین و بحران دوباره سرمایه اجتماعی در مصر

از لحاظ سیاسی می توان گفت که نقشه سیاسی مصر از چهار نیروی مهم تشکیل شده :
۱- حزب دموکراتیک ملی (حزب حاکم)؛ ۲- نیروهای اسلامی؛ ۳- حزب وفد و ۴- نیروهای ملی (حزب تجمع، حزب ناصری، حزب دموکراتیک مردم و مصر الفتاه). البته برخی از تحلیلگران مسائل سیاسی معتقدند که در زمان مبارک سه نیروی مشخص در عرصه سیاسی مصر قابل تفکیک بودند که هریک نگرش متفاوتی نسبت به دگرگونی های مصر و وضعیت آینده آن داشتند؛ این سه نیرو عبارتند از:

اولین نیرو جریانی بود که از درون حزب دموکراتیک ملی حاکم بر مصر ناشی شده بود. این جریان بر آن بود که وضعیت کشور بحرانی نیست و وضعیت مصر یک وضعیت کاملاً طبیعی و سیری عادی در کشوری رو به توسعه می باشد. از جمله چهره های شاخص این جریان می توان به عبدالمنعم سعید، حمدی رزاق، حازم ببلاوی و علی الدین هلال اشاره کرد.

دومین نیرو یا جریان سیاسی، ملی گرایان مصری بودند. این مجموعه شامل ملی گرایان سکولار قدیمی و همچنین لیبرال ها و احزاب و جریان های دموکراسی خواه می شد. از نظر این نیروها مصر وارد مرحله بحران شده و اوضاع این کشور بحرانی بود. به باور این گروه برای خروج از وضعیت بحرانی آن زمان مصر، اصلاح قانون اساسی و برگزاری انتخابات آزاد با نظارت بین المللی ضروری داشت. از چهره های شاخص این جریان می توان به محمدحسین هیکل، محمدالبرادعی و ایمن نور اشاره کرد. احزابی چون الغد، الوفد الجدید و التجمع در این مجموعه جای می گرفتند. جریان سوم شامل اسلام گرایان مصری می شد. به باور این گروه قانون تنظیم کننده بود و چیزی ایجاد نمی کرد. بدین معنا که قانون وضعیت موجود در جامعه را تنظیم می کند و چیزی به آن نمی افزاید. برای مثال قانون سال ۱۹۲۳، کثرت گرایی موجود در جامعه را تنظیم کرد و آن را به وجود نیآورد. بنابراین اصرار اپوزیسیون بر اصلاحات قانونی چندان درست نبود. به باور

اسلام‌گرایان، اصلاح قانون اساسی وضعیت را بدتر می‌کرد. آن‌ها با اشاره به اصلاحات سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۷، بیان می‌کردند که اصرار اپوزیسیون بر اصلاحات، منجر به قانونی شدن دیکتاتوری در مصر از طریق بالا بردن اختیارات رئیس‌جمهور می‌شد. بنابراین اصلاحات باید از جامعه شروع شود و جامعه را برای دگرگونی‌ها آماده کرد. از مهمترین چهره‌های این جریان می‌توان به فهمی‌هویدی و طارق البشیری اشاره کرد. اخوان المسلمین اصلی‌ترین جریان در این مجموعه بود. با اینکه می‌توان جریان‌ها و نیروهای دیگر را در عرصه سیاسی مصر یافت که در این تقسیم‌بندی جای نمی‌گیرند، اما این سه جریان در دوران مبارک صحنه‌گردان اصلی عرصه سیاسی مصر بودند (اسدی، ۱۳۹۰: ۱).

از منظری دیگر بدلیل اهمیتی که گرایش‌های اسلامی در حیات سیاسی مصر ایفا می‌کنند می‌توان جناح متصف به صفت اسلامی را در مصر به سه طیف مختلف تقسیم کرد:

الف) جناح اسلام دولتی که نمایند بارز آن الازهر است؛

ب) جناح اسلام معتدل و میانه روز که چهره شاخص آن اخوان المسلمین است؛

ج) جناح اسلام انقلابی که چهره بارز آن گروه‌هایی همچون جهاد اسلامی، جماعت مسلمین (التکفیر و الهجره) جماعت اسلامی و ... است (کدیور، ۱۳۷۳: ۱۲۹-۱۰۷).

در زمینه علل شکست اخوان المسلمین علل زیادی توسط صاحب نظران و تحلیلگران کشورهای مختلف بیان شده است که در جالبترین این مباحث به مصاحبه ای از حسنین هیکل برخورد می‌کنیم که از سنوات دور مواردی را در این خصوص اعلام داشته که با گذشت بیش از دو دهه از این مصاحبه می‌بینیم که بسیاری در آسیب پذیری اخوان به این مساله اشاره می‌کنند: «من اعتقاد دارم که ملت مصر، یک ملت متدین است. سابقه‌ای طولانی در تمدن و فرهنگ اسلامی دارد مثل ملت ایران. اسلام سیاسی در مصر تا به امروز نتوانسته یک برنامه جامع جایگزین ارائه دهد. برنامه‌ای که انسان قانع شود که می‌توان کشور را براساس آن اداره کرد و به آرمانها و اهداف مطلوب و مصالح برتر رسانید. به عنوان نمونه، «اخوان المسلمین» یک جریان نیرومند اسلام سیاسی در مصر است. اما به اعتقاد من «اخوان» نتوانسته است خودش را آماده شرایط و مقتضیات قرن بیست و یکم بنماید. اسلام در مصر وجود دارد. در نهاد جامعه مصری، در عمق جان مردم، اسلام حضور دارد. جزء اصلی حیات اجتماعی مردم، اسلام است. اما اسلام تا به امروز، در مصر نتوانسته در برابر شرایط جدید و مسائل جدید آستانه قرن بیست و یکم روشنی از حمایت اجتماعی ارائه دهد. ببینید مثلاً ما از اقتصاد اسلامی صحبت می‌کنیم. اما همه خود را ملزم و مقید به

تصمیم‌ها و توصیه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول می‌دانیم و اجرای سیاست‌های اقتصادی آن‌ها. در این میان، جای اقتصاد اسلامی یا اسلام اقتصادی کجاست؟ هیچ‌کس تعیین نمی‌کند که در این وضعیت و در این روابط اقتصاد اسلامی چه می‌گوید؟ به نظر من، مشکل عمده، در واقع مشکل حسنی مبارک در مواجهه با اسلام سیاسی نیست. مشکل این است که این اسلام سیاسی، در مصر، یک سیاست مشخص و روشن و مدون ندارد؛ که مواضع آن را تعریف کند و نقش و موقعیت مردم را تعیین نماید. البته، اگر درباره اسلام در حوزه مسائل اخلاقی و وجدانی و عاطفی صحبت کنید، بنده کاملاً با شما موافقم، اما در حوزه سیاست و اقتصاد، ما نیازمند برنامه مشخصی که خط‌مشی و شیوه رفتار و مواضع ما را تبیین کند، هستیم، و این چیزی است که هنوز اتفاق نیفتاده، یا انجام نشده است. در واقع هم حسنی مبارک در برخورد با اسلام سیاسی، بخشی از مسؤلیت را برعهده دارد و هم طرفداران اسلام سیاسی جزء دیگری از مسؤلیت را! ملت مصر همواره جهت‌گیری اسلامی داشته‌اند. در واقع بیداری اسلامی در مصر، حتی پیش از تولد من در مصر وجود داشته است. اما وقتی سخن از اسلام در مصر به میان می‌آید، تا به امروز مراد از اسلام، عشق و اشتیاق و التزام است؛ اما چنانکه پیش از این گفتم، اسلام در مصر نتوانسته به عنوان یک «برنامه عملی» مطرح شود. چنانچه اسلام به عنوان یک برنامه عملی مطرح شود و بتواند خود را با مقتضیات دنیای امروز تطبیق دهد و یا به نیازهای امروز انسان پاسخ گوید، طبیعی است که آینده از آن اسلام سیاسی خواهد بود» (مصاحبه با هیکل).

به گفته سیدهادی خسروشاهی: «مشکلی که اخوان در این جریان داشتند، این بود که در مقابل یک عمل انجام شده قرار گرفتند و به میدان آمدند و عملاً همان اشتباهی را که در کودتای افسران به اصطلاح آزاد در سال ۱۹۵۲ مرتکب شده بودند، عیناً تکرار کردند؛ به این عبارت که هیچ‌کس را جز خودشان قبول نکردند، نه ارتش، نه حزب و ... برای مصلحت، ممکن بود با سلفی‌ها در انتخابات ائتلاف کنند، ولی اشتباهشان این بود که همه را کنار گذاشتند. من و آقای جودکی از آقای حسین شافعی که ۱۴ سال معاون اول عبدالناصر و در کودتا فرمانده نیروهای زرهی بود، وقت گرفتیم و رفتیم آنجا. بنده در واقع ایشان را به خاطر حکم اعدامی که برای سیدقطب صادر کردند، محاکمه کردم و گفتم «چرا این کار را کردید؟» گفت: آقای حسن هضیبی - مرشد وقت اخوان - ما را دعوت کرد که برویم دیدنشان. رئیس جمهور (جمال عبدالناصر) به من دستور داد و من رفتم. یک ساعت من را در اتاق انتظار نگه داشت. بعد از یک ساعت، آمد و گفت که اسلام چنین است آن یکی چنان است، گویا که ما مسلمان نبودیم، در

حالی که برادران من جزو اخوان بودند. ما خودمان در جلسات اخوان شرکت می کردیم. از اسلام تعریف کرد و ما را اصلاً آدم حساب نکرد. من یک کلمه تا آخر حرف نزدم و بعد رفتم به رئیس گفتم که اینها حاکمیت مطلق را می خواهند. بخشی از وزارت خانه را هم پیشنهاد کرده بود که عبدالناصر قول نکرد. الان هم متاسفانه همین کار را کردند. با سلفی ها که ائتلاف کردند، برای انتخابات بود. ته دلشان با سلفی ها همراه نبودند. متاسفانه محمد مرسی دچار توهمی شده بود و آن این بود که همه ولایات و ایالات در اختیار ایشان هستند و به ایشان رای خواهند داد. در انتخابات، ۴۹ درصد به رقیب مرسی (احمد شفیق) که نخست وزیر مبارک بود، رای دادند. بنابراین مرسی خیلی اکثریت آرا را نداشت. از لحاظ مردمی و نفوذ در مصر، اخوان ۸۵ سال سابقه دارند، قبول. اما آیا شرایط فعلی مثل آن زمان است؟ چنین نیست. ایشان توجهی نکردند. من چیزی را دیدم که خیلی برایم جالب بود. این را شبکه ی الاخباریه سوریه پخش می کرد. آقای مرشد نشسته، کنار او هم آقای بلتاجی و عصام العریان هستند؛ محمد(مرسی) می آید آنجا و او را راه نمی دهند. بعد گفتند که محمد بیاید داخل. محمد آمد داخل و پشت سرشان ایستاد. حاکمیت آنجا در واقع در اختیار آقای مرشد بود. آقای مرشد هم می گوید که من همه کاره ام. در اینکه اینها با مرشد بیعت می کنند و حق تخلف ندارند، شکی نداریم. به هر حال آن اشتباهات را اینها تکرار کردند. به جایی رساندند که ارتش می آید اخطار می کند. قطعاً برنامه ای در کار بوده است، ولی اینها در خواب بودند» (خسروشاهی، ۱۳۹۲: ۴۶-۴۵)

و اما جودکی نیز در مورد مطلب فوق چنین عقیده ای دارد:

«آنچه که اخوان را به زمین زد، روش هایی بود که برای رسیدن به اهدافش در نظر گرفته بود؛ و گرنه او هم می گفت «الاسلام هو الحل». او هم اسلام را می خواست. اما روش هایی که به کار گرفت، منطقی نبود، اسلامی هم نبود، فرصت طلبانه بود. متاسفانه مرسی انگشتر دست آقای بدیع، یعنی در واقع نماینده مرشد بود. چه قدر روزنامه ها گفتند که «حداقل از جنبش اخوان المسلمین استعفا بده!» اینها مسائلی است که تاثیر می گذارد. الان از نظر من، اسلام سیاسی در جهان اهل تسنن با مختصاتی که دارد (منظورم کاملاً روشن است) در مصر شکست خورده است. طوری نیست که فردا بتواند سر برآورد. مرسی هم دیگر بر نمی گردد. نمی تواند برگردد؛ آن هم با این شرایطی که برایش پیش آمده است. مدت ها طول می کشد تا اینها بتوانند تصحیح کنند. آدم یک شبه اخلاق کسب نمی کند، ولی می تواند یک شبه بد اخلاق شود. وقتی اینها قدرت را به دست گرفتند، فکر کردند حالا باید هر طور شده، آن را حفظ کنند. ممکن است کسی بگوید

«بامشارکت مردم حفظش می‌کنیم»، ولی این‌ها برای حفظ قدرت از روش‌های دیگری استفاده کردند. مرسی و اخوان به این نتیجه رسیده بودند که باید قدرت را حفظ کنند، ولی متأسفانه از روش‌های ناپسند استفاده کردند. روش‌هایی که اساساً اسلامی نبود. ممکن است ظاهرش اسلامی باشد. با این تئوری، می‌توانید تحلیل کنید که چگونه به دامن سلفی‌ها درگلتیدند... من فکر می‌کنم اصلی‌ترین نکته‌ای که در مصر باید به خوبی بررسی شود، همین است. اخوان دیگر نمی‌توانند پرچم اسلام‌گرایی را به آسانی در آنجا بلند کنند... و اخوان تا توبه کند و تطهیر شود خیلی زمان می‌برد» (جودکی، ۱۳۹۲: ۴۶-۴۵).

نتیجه‌گیری

- تحول ساختاری ۲۰۱۱ مصر محصول بازتولید سرمایه اجتماعی بوده و ناکامی این تحول ساختاری در ۲۰۱۳ نیز ناشی از بحران ناتوانی نخبگان سیاسی در باز تولید سرمایه اجتماعی است. از جمله عوامل این بحران عبارتند از:
۱. شکاف سیاسی در بین نخبگان و جامعه؛
 ۲. افول وضعیت اقتصادی؛
 ۳. شکاف اجتماعی و بحران اقتصادی از طریق کاهش نابرابری ثروت در جامعه و فاصله طبقاتی بین فقرا و ثروتمندان؛
 ۴. سرخوردگی حاصل از فقدان رفاه نسبی، برابری و عدالت اقتصادی سیاسی؛
 ۵. تبعیض و حس فرودستی فرهنگی در جامعه به عنوان یکی از عوامل افول سرمایه اجتماعی؛
 ۶. فساد گسترده و بحران ناکارآمدی، از عوامل منجر به گسست رابطه دولت و جامعه به منظور جلوگیری از زوال سرمایه اجتماعی؛
 ۷. ضعف همبستگی در بین نخبگان؛
 ۸. شبه دموکراسی مصر و پایین بودن سطح شاخص‌هایی مانند آزادی‌های اجتماعی، جایگاه زنان در جامعه، آزادی مطبوعات، حمایت از تشکیل احزاب واقعی، در نظر گرفتن اپوزوسیون و...
 ۹. گسترش ابزارهای تکنولوژیک و فضای مجازی.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- اسدی، ع.ا. (۱۳۹۰). «تحولات داخلی مصر و سناریوهای آینده»، فصلنامه پژوهشکده تحقیقات راهبردی: <http://www.csr.ir/departments.aspx?lng=fa&abtid=01&depid=44&semid=428>
- بورديو، پير (۱۳۸۴). «شکل‌های سرمایه»، مندرج در کتاب سرمایه‌ی اجتماعی، اعتماد، دموکراسی و توسعه، ترجمه افشین خاکباز و حسن پویان، تهران: شیرازه.
- پاتنام، رابرت (۱۳۸۰). دموکراسی و سنت‌های مدنی، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: سلام.
- جودکی، ح.ا. (۱۳۹۲). «مصاحبه ماه»، ماهنامه فرهنگ اسلامی، سال اول، شماره دوم.
- حافظیان، محمد حسین (۱۳۸۷). مشکلات اقتصادی و چشم‌انداز بی‌ثباتی سیاسی در مصر، تهران: معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، گروه مطالعات خاورمیانه.
- خسرو شاهی، سیدهادی (۱۳۹۲). «مصاحبه ماه»، ماهنامه فرهنگ اسلامی، سال اول، شماره دوم.
- دژاردن، تری (۱۳۵۷). صد میلیون عرب، ترجمه حسین مهری، تهران: کاکتوس.
- ریتزر، جرج (۱۳۷۷). نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- زمانی، هادی (۲۰۰۵). «مروری بر عملکرد طرح خاورمیانه بزرگ»: www.hadizamani.com/maghalat/mag_HZ_GMI.hmt 1393/05/31
- ستاری، سجاد (۱۳۹۳). «نفرین منابع، زوال سرمایه اجتماعی و افول روایت بزرگ توسعه»، مقاله ارائه شده در سمینار ملی سرمایه اجتماعی و هویت ملی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد آزادشهر.
- صبوری، منوچهر (۱۳۸۵). جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: سخن.
- عطار، سعید (۱۳۸۸). «سرمایه اجتماعی، جامعه مدنی و دولت: عناصر دستیابی به توسعه»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۹، شماره ۴.
- غفاری، غ.ر. (۱۳۸۵). «مدخلی بر سرمایه اجتماعی»، فصلنامه سیاست داخلی، سال اول، شماره اول، وزارت کشور.
- قلی پور، آ. (۱۳۸۶). سخنرانی در سالن همایش‌های دانشکده علوم انسانی دانشگاه مازندران.
- کدیور، جمیله (۱۳۷۳). مصر از زاویه‌ای دیگر، تهران: انتشارات اطلاعات.
- مصطفوی، سید محمد حسن (۱۳۸۷). «عوامل تاثیرگذار بر سطح سرمایه اجتماعی و راهکارهای ارتقای آن»، ماهنامه مهندسی فرهنگی، سال سوم، شماره ۲۳ و ۲۴.

ملکی، م. ر. (۱۳۹۲). «روابط متقابل خاورمیانه با توجه به نقش و نفوذ قدرت‌های بزرگ»:

<http://30karaj.persianblog.ir/post/3/>.

هاشمی، ت. (۱۳۹۲). «نقش و جایگاه جوانان در تحولات سیاسی و اجتماعی مصر»، ماهنامه فرهنگ

اسلامی، سال اول، شماره دوم، شهریور ماه.

هرسینی، صلاح الدین (۱۳۸۹). «نظریه رفتار جمعی و فرایند فزاینده تعیین نیل اسملسر در تشریح

انقلاب»، وبلاگ مطالعات علوم سیاسی و سیاست بین الملل.

<http://s-harsani.blogfa.com/post-19.aspx>.

هیگل، محمدحسین (۱۳۶۳). پاییز خشم، ترجمه محمد کاظم موسایی، تهران: امیر کبیر.

ب) منابع انگلیسی

Fahmy, N.S. (2002). **The Politics of Egypt: State-Society Relationship**, London: Routledge Curzon.

Owen, Roger. (2000). **Power and Politics in the Making of the Modern Middle East**, London: Routledge.

Coleman, J. (1994). **Foundations of Social Theory**, Cambridge: Harvard University Press.

Coleman, J. (1988). "Social Capital in the Creation of Human Capital", **American Journal of Sociology**, 94, Supplement S95-S120